

Recognizing the meaning of "Mokhalafun" in the Qur'anic application with emphasis on the two surahs of Fatah and Towbah

Faride Mohamadzade*
Atefe Zarsazan**

Abstract

The reliable method in explaining the verses is to get to the depth of the meaning of the words of the Qur'an. The word "dissenters" appears 4 times in the Qur'an; Once in Surah Tawbah and three times in Surah Fath. In the present study, by extracting the companions of the "dissenters" in the chapters of "Repentance" and "Conquest" with the words "Farah", "Qaud", "Kerहत", " Ghawl", "Istizan" and "Arabs" Substitution with "Mu'azrun" and confrontation with "Mu'minun", it became clear that the "dissenters" are those who are placed in jihad in the way of God, who rebel against the command of God due to hypocrisy, weakness of faith or ignorance. Repentance, they are happy to be placed in jihad and they hate jihad with the Messenger of God, they are stingy in their property and forbid people from jihad, and in return they deserve the burning of hell. However, the dissenters in Surah Fath are misguided people who, under false pretenses and apologizing for accompanying the Prophet in jihad, try to change the divine rule. After punishing them, God invites them to participate in a more severe jihad, giving them another chance.

Key words

"Mokhalafun", Jihad, Surah Tawbah, Surah Fath.

*PhD in Quran and Hadith Sciences, University of Islamic Religions. (Corresponding author), Farideh_Mohamadzadeh@yahoo.com

** Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Islamic Religions, Tehran, Iran, Religionszarsazan@gmail.com

Received: 19/08/2023; Accepted: 06/12/2023

بازشناسی معنای «مخلفون» در کاربست قرآنیبا تأکید بر دو سوره فتح و توبه

فریده محمدزاده*

عاطفه زرسازان**

چکیده

واژه «مخلفون» 4 بار در قرآن آمده؛ یک بار در سوره توبه و سه بار در سوره فتح. در پژوهش حاضر با توجه به همنشینی «مخلفون» در سوره‌های «توبه» و «فتح» با واژگان «فرح»، «فعود»، «کراحت»، «قول»، «استیذان» و «عراب» و بر محور جانشینی با «شعذرون» و بر محور تقابلی معنایی با «مؤمنون»، مشخص شد «مخلفون» جاگذاشته شدگان از جهاد در راه خدا هستند که در اثر نفاق، ضعف ایمان یا نادانی از امر خداوند تمرد می‌نمایند. مخلفون سوره فتح افراد گمراهی هستند که با بهانه‌های واهی و عذرخواهی از همراهی رسول‌الله (ص) در جهاد تمرد کرده و سعی در تغییر حکم الهی دارند. خداوند بعد از تنبیه آنان، با دعوت به شرکت در جهادی سخت‌تر، فرصتی دیگر به آنان اعطاء می‌نماید که در صورت اجابت مستحق اجر الهی و در صورت تمرد، سزاوار آتش سوزان جهنم می‌شوند. مخلفون منافق در سوره توبه، از جاگذاشته شدن در جهاد شاد شده و از جهاد همراه رسول‌الله (ص) کراهت دارند، در اموال بخل ورزیده و مردم را از جهاد منع می‌کنند و لذا سزاوار آتش سوزان جهنم می‌شوند.

واژگان کلیدی: مخلفون، جهاد، سوره توبه، سوره فتح.

*. دکترای علوم و قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
farideh_mohamadzadeh@yahoo.com

** . استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی تهران، ایران. zarsazan@gmail.com

تاریخ دریافت: 1402/05/28، تاریخ پذیرش: 1403/09/15

1- مقدمه

کیفیت مواجهه‌ی گروه‌های مختلف مردم در قبال حکم جهاد فی سبیل‌الله و به تبع آن، نوع برخورد الهی با آنان، می‌تواند حاوی پیام تربیتی برای مسلمانان در همه زمان‌ها و مکان‌ها باشد. در چهار آیه از قرآن کریم از متمرّدان امر جهاد فی سبیل‌الله با عنوان «مُخَلَّفُونَ» یاد شده‌است که سه بار در سوره فتح (آیات 11، 15 و 16) و یک بار در (توبه/81) است.

با نگاهی به سیاق آیات سوره توبه، از آغاز تا آیه 28 حول محور برائت از مشرکان پیمان‌شکن و امر به جهاد با آنان و اعلام ممنوعیت ورودشان به مسجد الحرام بوده و از آیه 29 تا انتهای سوره به طور عمده درباره حوادث غزوه تبوک و بیان مقاصد منافقان و انتقاد از عملکرد آنان در آن ایام و نیز کیفیت برخورد رسول‌الله (ص) و مؤمنان با آنان است. طبق گزارش‌هایی از تاریخ، قسمت نخست سوره در مراسم حج سال نهم هجری از سوی حضرت علی (ع) به مردم حاضر در آنجا ابلاغ شد (واقعی، 1409، ج 3، ص: 1078) «و غزوه تبوک پیش از آن و در فاصله رجب تا رمضان همان سال روی داد» (ابن هشام 1412: ج 2، 516 و 537؛ ابن سعد 1410: ج 2، 125). در این سوره از عملکرد سه گروه «مؤمنان، کافران و منافقان» در برابر جهاد که موضوع اصلی سوره است، نام برده شده و مؤمنان با صفت تقوا (توبه/123)، کافران با صفت شرک (توبه/31-33) و منافقان با صفت فسق (توبه/84) معرفی شده‌اند.

سوره فتح در سال ششم هجرت (ابن جوزی 1412: ج 3، 270) در راه بین مکه و مدینه و هنگام بازگشت از حدیبیه نازل شد (شرف‌الدین 1420: ج 8، 193). مضامین آیات این سوره با قصه صلح حدیبیه، همچنین سایر اتفاقاتی که حول این قصه اتفاق افتاد، همانند داستان سربلندی اعراب از همراهی با رسول‌الله (ص) در سفر به حدیبیه، رؤیای رسول اکرم (ص) درباره ورود به مکه و انجام اعمال حج، جلوگیری مشرکان از داخل شدن مسلمانان به مکه و بیعتی که برخی از مسلمانان در زیر درختی با رسول‌الله (ص) انجام

دادند، هم‌خوانی دارد (طباطبایی 1417: ج 18، 252). در این سوره نیز گروه‌های مختلفی از جمله مخلفون، منافقان، مشرکان، کافران و مؤمنان معرفی شده‌اند. مخلفون به دلیل تخلف از رسول‌الله (ص) و بازماندن از جهاد (فتح/11)، منافقان به دلیل دورویی (فتح/6)، مشرکان به دلیل ترس از گردش بد روزگار (فتح/6) و کافران به دلیل کفرشان (فتح/25) مورد مذمت قرار گرفته‌اند و در مقابل مؤمنان به خاطر ایمان و اطاعت از خدا و رسولش، از الطاف الهی در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌گردند (فتح/5). «مخلفون» مورد بحث در سوره توبه از همراهی رسول‌الله (ص) در جنگ تبوک و «مخلفون» مورد بحث در سوره فتح از همراهی رسول‌الله (ص) به سوی حدیبیه خودداری نمودند، لیکن «مخلفون» سوره توبه مستحق عذاب الهی و «مخلفون» سوره فتح مخیر به انتخاب شدند، در صورت اطاعت شایسته‌ی اجر الهی و در صورت تمرد مستحق عذاب الهی.

در این پژوهش برآنیم تا با عنایت به واژگان همنشین و جانشین «مخلفون» در دو سوره «فتح» و «توبه»، ماهیت درونی و رفتاری این گروه و دلیل تفاوت نوع برخورد خداوند با آنان را در دو سوره، مورد بررسی و شناخت قرار دهیم. در پیشینه پژوهش، تحقیقی که به مبحث «مخلفون» پرداخته باشد یافت نشد.

2- معنای لغوی «مُخَلَّف»

«مُخَلَّف» از ریشه «خَلَف» است به معنی پشت سر و ضد «قَدَام» به معنی جلو (جوهری 1376: ج 4، 1353)، «تَخَلَّف» به معنای «تَأَخَّر» (راغب اصفهانی 1412: 293) و «مُخَلَّف» به صیغه‌مفعول کسی است که ترک شده و باز گذاشته شود (طوسی بی تا: ج 5، 268-269). بسامد تکرار «خلف» و مشتقات آن حدود 120 بار در قرآن کریم می‌باشد که از این میان 8 بار در سوره توبه و 3 بار در سوره فتح است (رک: عبدالباقی 1364: 238-241). برخی از مشتقات ماده «خلف» در قرآن عبارتند از: «خَلَف»: به معنای پشت-سر «لَتَكُونَنَّ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً» (یونس / 92) و جانشین بد «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا

الصَّلَاةَ» (مریم/59) و «خَلَفَ» به معنای جانشین خوب است (فراهیدی 1410: ج 4، 266)، «خُلِفَ» مخالفت در وعده و وفانکردن به آن (فیروزآبادی بی تا: ج 3، 186) است: «وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» (ابراهیم/22)، «خِلَافَ»: به معنی مخالفت و ناسازگاری (فراهیدی 1410: ج 4، 265) «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه/81)، «خِلَافَ»: عقبمانده‌ای که پایه خاطر قصور یا نقصان از دیگران بازمانده و هم چون متخلف است (راغب اصفهانی 1412: 295) «فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ» (توبه/83)، «خالفه»: به معنی عمود آخر خیمه (ابن منظور 1414: ج 9، 86) و گاهی از زنان به خاطر ماندن در خانه و خارج نشدن برای جنگ «خوالف» - جمع خالفه - گفته می‌شود (ابن فارس 1404: ج 2، 211) «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» (توبه/87 و 93).

در این میان، واژگان اسمی «مُخَلَّفَ»، «خَالِفَ» و «خوالف» و نیز فعل‌های «خُلِفُوا» و «يَتَخَلَّفُوا» در قرآن کریم درباره جاگذاشته‌شدگان از جهاد استعمال شده است: «مُخَلَّفَ»: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ» (فتح/11)، «خَالِفَ»: «فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ» (توبه/83)، «خوالف»: «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» (توبه/87)، «خُلِفُوا»: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا» (توبه/118) و «يَتَخَلَّفُوا»: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه/120).

3- تحلیل معنای «مخلفون» بر محور همنشینی

یکی از روش‌های بیان معنا، همنشینی مفهوم کانونی با دیگر واژگان است (پالمر 1366: 170). رابطه همنشینی رابطه‌ای از جنس ترکیب میان لفظهایی است که در زنجیره کلامی کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (بی‌پرویش 1374: 30). هدف اصلی در همنشینی، به هم پیوستن مفاهیم و تصورات فردی هر واژه است. یعنی کلمات در قرآن کریم تنها و جدا از یکدیگر به کار نرفته‌اند، بلکه با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند و معنای خود را از مجموع دستگاہ ارتباطی که با هم دارند، به دست می‌آورند (ایزوتسو 1361: 5-6).

رابطه همنشینی اشکال مختلفی دارد که بر اساس ساختار نحوی بین دو همنشین برقرار می‌گردد. رابطه مکملی رابطه‌ایست که بر پایه ساختار نحوی بین دو همنشین برقرار می‌گردد. رابطه اشتدادی رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک دارند و در مقام تقویت یکدیگرند. رابطه تقابلی رابطه دو مفهومی است که مؤلفه معنایی مشترک دارند، ولی یکدیگر را نقض می‌کنند و در مقام تضعیف و نفی هم هستند (سلیمان‌نژاد 1391: 16). در ذیل همنشینهای واژه مَخْلُقُونَ در قرآن کریم در قالب جدولی آمده است:

3-1- جدول روابط همنشینی مَخْلُقُونَ

ردیف	آیه	واژه اصل	همنشین	رابطه
1	«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» (توبه/81)	الْمُخَلَّفُونَ	فَرِحَ	مکملی
			مَقْعَدَ	اشتدادی
			كَرِهُوا	اشتدادی
			قَالُوا	اشتدادی
2	«فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوا لَلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ» (توبه/83)		اسْتَأْذِنُوا	اشتدادی
			قُعُودِ اقْعُدُوا	
3	«لَكِنَّ الرِّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (توبه/88)		الَّذِينَ آمَنُوا	تقابلی

مكملی	يَقُولُ	المُخَلَّفُونَ	4	«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَعْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً» (فتح/11)
مكملی	أَعْرَابٍ			«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِنِتَّخِذُوهَا ذُرُوعًا وَنَتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً» (فتح/15)
مكملی	أَعْرَابٍ	لِلْمُخَلَّفِينَ	6	«قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَى بِأَسْ شَدِيدِ تَقَاتُلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مَنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (فتح/16)
مكملی	أَعْرَابٍ			«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتَحَا قَرِيْباً» (فتح/18)
مكملی	يَقُولُ	المُخَلَّفُونَ	5	
مكملی	أَعْرَابٍ	المُخَلَّفُونَ	4	
مكملی	أَعْرَابٍ	لِلْمُخَلَّفِينَ	6	
مكملی	أَعْرَابٍ	المُؤْمِنِينَ	7	

2-3-واژگان هم‌نشین مخلفون

در ادامه رابطه همنشینی مکملی، اشتدادی و تقابلی «مخلفون» در دو سوره توبه و فتح بررسی می‌شوند.

2-3-1- فرح

در آیه «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه/81)، «فَرِحَ» فعل ماضی و «المخلفون» فاعلش است (شیخلی 1427: ج 4، 222). لذا واژه «مخلفون» با «فرح» رابطه همنشینی مکملی دارد.

«فرح» به معانی شادی و تکبر (فیومی 1414: ج 2، 466) آمده است. در واقع فرح برای چیزهایی است که نفع و لذت واقعی نیست و نقیض آن «غم» است (ابوهلال عسکری 1400:260). در شادی ممدوح «سرور» به کار می‌رود، ولی «فرح» در شادی مذموم که موجب تکبر است، سرور ناشی از تفکر است و فرح از قوه شهوت (فرشی 1371: ج 5، 157).

«فرح» در قرآن بیشتر در شادی‌های مذموم آمده که بر گرفته از نیروی شهوانی و لذات و توأم با خودپسندی است (رک: توبه/81) و در بعضی از آیات در شادی ممدوح نیز به کار رفته است (رک: روم/4). این واژه در قرآن کریم به معنای متکبر نیز آمده - است (رک: هود/10).

جمله «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه/81) یعنی مخلفون از غزوه تبوک به خاطر نرفتن به جنگ برای مخالفت با رسول الله (ص) شاد شدند و گفته شده به خاطر نرفتن به جهاد بعد از نبی (ص) (طبرانی 2008: ج 3، 342). در منابع تاریخی درباره بهانه تراشی بیش از 80 نفر از منافقان و گرفتن اجازه اقامت در مدینه گزارش - هایی آمده است (ابن حبان 1393: ج 2، 100). شمار زیادی از منافقان و هم‌پیمانان یهودی آنان که همراه عبدالله بن ابی در ناحیه ذباب اردو زده بودند، پس از حرکت سپاه مسلمانان به سمت تبوک در منزل جُرف از سپاه پیامبر جدا شدند و به مدینه بازگشتند (واقعی 1409: ج 3، 995). برخی از منافقان نیز با هدف تلاش برای بازداشتن

مسلمانان از شرکت در سپاه پیامبر (ص) به منزل سویلم یهودی رفتند که رسول الله (ص) پس از اطلاع از این توطئه، طلحه بن عبدالله را با چندی از اصحاب، مأمور درهم کوبیدن این پایگاه کرد (ابن هشام 1412: ج 4، 944).

فرح و شادی در مقابل غم و اندوه است و این دو حالت نفسانی و وجدانی است که اولی لذت بخش و آن دیگری ناراحت کننده است (طباطبایی 1417: ج 9، 358). اینکه خداوند از شادی آنها یاد کرد دال بر نفاقشان است، زیرا اگر مؤمن بودند تخلف باعث ناراحتی شان می شد، همان طور که برای سه نفری که تخلف کرده بودند - (توبه/118) - رخداد و خداوند توبه ایشان را پذیرفت (ابن عاشور بی تا: ج 10، 167). تعبیر «مُخَلَّفُونَ» که به صورت اسم مفعول آمده، یعنی "پشت سرگذاشته شدگان" اشاره به این دارد که هنگامی که مسلمانان مؤمن، سستی و بهانه گیری های این گروه را مشاهده می کردند، آنها را پشت سرگذاشته و بی اعتنا به وضع آنان به سوی میدان جهاد می شتافتند (مکارم شیرازی 1374: ج 22، 60) و به خاطر علم پیامبر به فساد قلب های شان، اجازه تخلف به آنها داده شد، زیرا آنها هیچ دردی از مسلمانان دوا نمی کردند «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا» (توبه / 47؛ ابن عاشور بی تا: ج 10، 167).

نکته قابل تأمل آنکه بارزترین ویژگی منافقان، مخالفت با رسول الله (ص) در عدم شرکت در جهاد می باشد که مشتقات این کلمه 8 بار در سوره توبه به کار رفته و بالاترین رقم را دارد، لذا می توان گفت از خصوصیات بارز منافقان در هر سریچی از دستورات الهی، شادی است که از سر تکبر و قوای شهوانی می باشد.

2-3-2- قعود

در آیه «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ» (توبه/81) «بِمَقْعَدِهِمْ» جار و مجرور و متعلق به «فرح» است (کرباسی 1422: ج 3، 405)، لذا «بِمَقْعَدِهِمْ» با «مُخَلَّفُونَ» رابطه همنشینی اشتدادی دارد.

«قعود» به معنای نشستن نقطه مقابل «قیام» (راغب اصفهانی 1412:678) و «مقعد» مصدر میمی به معنای «قعود» (توبه/81) و نیز اسم مکان (قمر/55) است (فیروزآبادی بی تا: ج 1، 454). از ماده «قعد» مشتقات «أَقْعُدُوا» و «قاعد» (توبه/46)، «مقعد»- (توبه/81)، «قعود» (توبه/83) و «قَعَدَ» (توبه/90) در آیات قرآن درباره نرفتن به جهاد به کار رفته است.

آیه «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ جَلَاءَ عَدُوِّ الْهَعْدَةِ وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ لَهَا أَنْ تَكُونَ مِثْلَ ثَمْرُودٍ قَالَتْ هِيَ مَثْرُودٌ وَبِئْسَ الْمَثَلُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (توبه/46) یعنی اگر آنها (راست می گفتند و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله ای برای آن فراهم می ساختند. ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت؛ از این رو آنها را (از جهاد) بازداشت و به آنان گفته شد: «با «قاعدین» (کودکان و پیران و بیماران) بنشینید.» «وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ ثَمْرُودٍ قَالَتْ هِيَ مَثْرُودٌ وَبِئْسَ الْمَثَلُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (توبه/46) راضی نبود؛ زیرا آنان جز به منظور ایجاد فتنه و فساد بیرون نمی رفتند (توبه/47).

«جمله «وَقِيلَ أَقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» امری غیر تشریحی است که به خاطر تردید درونی و خبث باطن خود آنهاست (طباطبایی 1417:ج 9، 290). اضافه شدن «مَعَ الْقَاعِدِينَ» برای مذمت آنهاست، چراکه «قاعدین» کسانی بودند که شأن شان قعود از جنگ بود؛ مانند کودکان، زنان و بیماران (ابن عاشور بی تا: ج 10، 111). در آیه «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ الْقُعُودَ وَالْمَرَّةَ فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ» (توبه/83) نیز بر این نکته تأکید شده که منافقانی که در هنگام سختی پیامبر را یاری نکردند، پس از آن هرگز از آنان پذیرفته نمی شود.

در آیه «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه/81) واژه «مقعد» مصدر از ماده قعود می باشد و کنایه از نرفتن به جهاد است. از نظر ابو عبیده «خلاف رسول الله» به معنای بعد از رسول الله و از قول زجاج مصدر از قول «خالف خلافاً» است، یعنی مخالفت با امر خدا و رسولش (طوسی بی تا: ج 5، 268-269). با اینکه «خِلاف» لغتی از «خلف» است، اینکه لفظ «خلاف» را برگزید و نه «خلف»، اشاره دارد به اینکه قعود آنها در زمانی که رسول-الله (ص) تمام مردم را به جنگ فراخواند، مخالف اراده رسول الله بود و برای همین

بعضی مفسران خلاف را «مفعول لاجله» می‌دانند، یعنی نشستن به خاطر مخالفت امر رسول (ابن‌عاشور بی‌تأیید، 10، 167).

در جمله «اسْتَدْنَكُوا وَلُوا الطُّولَ مِنْهُمْ وَقَالُوا اذْرُنَا نَكُنْ مَعَ الْقَعْدِينَ» (توبه/86) مقصود از «ولوا الطُّولَ» ستمکاران و ثروتمندانی هستند که از هر چیزی که از نزدیک یا دور با منافع ایشان تعارض داشته باشد، دوری می‌کنند (همان، ص: 81)

«وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (توبه/90) یعنی گروهی از منافقان که در اظهار ایمان خود دروغ می‌گویند، بی‌آنکه عذری برای خود بیان کنند از رفتن به جهاد باز می‌نشینند. لذا نشستن و عدم خروج برای جهاد از دیگر ویژگی‌های مخلفون است که علت آن حبّ مال، عدم باور به خدا و رسول (ص) و روحیه فتنه‌انگیزی می‌باشد.

2-3-3-کراهت

«کرهوا» از ریشه «کره» بر خلاف رضا و محبت (ابن‌فارس 1404: ج 5، 172)، ناپسندی و سختی‌ای است که از خارج بر شخص وارد می‌شود و به ضمّ کاف، مشقتی است که از درون و نفس انسان باشد و بر دو گونه است: آنچه که از جهت عقل یا شرع، زشت و مکروه شمرده می‌شود و آنچه که از روی طبع، مکروه می‌شود مانند: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ» (بقره/216) یعنی شما طبعاً کشتن را بد می‌دانید، سبب این گونه‌گفته: «وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» (بقره/216) یعنی انسان‌ها حالتی که کیفیت چیزی را ندانند، بر او واجب نمی‌شود که کراهت‌ها را بپذیرد و دست

داشتن خود را در مورد آن چیز در نظر بگیرد و معتبر بداند (راغب اصفهانی 1412: 707).

در قرآن مجید سه بار «کره» آمده است که همه راجع به مشقت نفسی و درونی است (ر ک: بقره/216 و احقاف/15؛ قرشی 1371: ج 6، 106). در جمله «وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ» (توبه/81) و او حرّ عطفوا «کرهوا» فعل ماضی معطوف به جمله قبل است (کرباسی 1422: ج 3، 405). لذا کرهوا و مخلفون رابطه همنشینی اشتدادی دارند.

در سوره توبه از گروه‌های مختلف مردم از قبیل مؤمنان، مشرکان و منافقان و عملکردشان یاد شده؛ عملکرد مؤمنان واقعی اطاعت از فرمان خداوند و رسول‌الله (ص) در همه امور، خصوصاً خروج از شهر و جهاد می‌باشد. این گروه با جان و مال در راه خدا جهاد نموده و تسلیم دستورات الهی هستند (برای نمونه رک به: توبه / 20-22). مشرکان و منافقان نیز در آیات مختلف سوره، خصوصاً آیات اولیه (توبه / 1-37) مطرح شده‌اند. البته منظور از مشرکان و منافقان، تنها بت پرستان نیستند و اهل کتاب را نیز به دلیل انحرافاتشان کافر و مشرک خوانده‌است (توبه / 29-32). چنان‌که منافقان را نیز در موارد زیادی کافر خوانده (توبه / 49 و 54) و کفر مورد نظر، در طیف معنایی وسیعی به کار رفته و مضمون جهاد نیز می‌شود (توبه / 90). عملکرد منافقان در برابر جهاد نیز موضوع اصلی و عمده سوره است.

مواضع مختلف منافقان در برابر جهاد از قبیل: عذر و بهانه تراشی (توبه / 90)، اجازه-خواهی برای عدم شرکت (توبه / 83)، سوگندهای دروغین (توبه / 95)، بازنشستن و قعود از جهاد (توبه / 83)، مخالفت با رسول در خروج برای حرکت به سوی دشمن، عدم مشارکت در مخارج جهادی (توبه / 81)، استهزاء مؤمنان و درافتادن با رسول (توبه / 61)، شادی از تخلف رسول‌الله، کراهت از جهاد و منع مردم از خروج در راه خدا (توبه / 81)، می‌باشد.

نکته قابل ذکر آنکه بحث مؤمن ترسو، از منافق جداست. ترسو کمک مالی می‌کند، میل قلبی برای جهاد هم دارد، اما منافقان نه کمک می‌کنند و نه میل کمک دارند. از آنچه آمد می‌توان گفت کراهت از انجام فرامین الهی یکی دیگر از ویژگی‌های مخلفون منافق است که جهاد با بذل مال و جان، بزرگترین مصداق آن است.

4-3-2- قول

«قول» و «قبیل» به معنی سخن گفتن و سخن است (ابن فارس 1404: ج 5، 42). قول به معنی کلام یا لفظی است که زبان آن را افشاء می‌کند، چه تمام باشد یا ناقص (فیروز

آبادی بی تاج 3، 604). از دیدگاه راغب قول و قیل یکی است، «قول» کلماتی مرکب از حروف است که به وسیله سخن گفتن ظاهر می شود (راغب اصفهانی 1412: 688).

در قرآن کریم «قول» در وجوه ذیل به کار رفته است:

- قول خدا: به وسیله خلق صوت: مثل صدایی که از درخت بر موسی (ع) رسید (طه/19-21)، به وسیله فهماندن مطلب و الهام و وحی (بقره/30)، اراده (انبیاء/69)، قول تکوینی و تسخیری (فصلت/11)، وعده عذاب (یس/7).

- قول انسان، سخن معمولی و متداول: که یا سخن خوب و درست (بقره/263) و یا سخن دروغ که با قلب یکی نیست (آل عمران/167)، قول نفسی و باطنی (مجادله/8).

- قول موجودات بی جان؛ اجابت تکوینی (فصلت/11).

در آیه «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ... وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا... وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ» (توبه/81) و او حرف عطفو جمله معطوف به جمله «کرهوا» است (کرباسی 1422: ج 3، 405). لذا «مخلفون» و «قالوا» رابطه همنشینی اشتدادی دارند.

مخلفون منافق برای بازداشتن مردم از جهاد، با تبلیغات دلسردکننده و اخلال‌گری، گاهمشکلاتی همچون گرم بودن هوا را بهانه قرار می دهند «وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ» (توبه/81) و زمانی گرفتاری و رسیدگی به مال و خانواده «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» (فتح/11)، لکن به خاطر حب مال نمی توانستند از غنائم صرف نظر کنند و با وجود عدم شرکت در جهاد می گفتند: «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لِنَا خُذُوهَا ذُرُونَا تَتَّبِعْكُمْ» (فتح/15).

بعد از ترمذ اعراب از همراهی رسول الله (ص) در سفر حدیبیه، خداوند در آیه (فتح/11) از نیت قلبی آنان خبر داده و ادعاهای آنان را با اعتقادشان یکی نمی داند. عذراشان بر خلاف اعراب در سوره توبه بود، زیرا بیشتر آنان -مخلفان اعراب در سوره توبه- بعد از فراخوانی به جهاد ترمذ کردند و عذر نیز نخواستند. لکن اعراب چون گمان می کردند رسول الله (ص) شکست می خورد عذر خواستند، چون

شانقو نبود، ولی منافق نبودند، لذا برای بعد از رجوع رسول الله (ص) عذرهایی

همچوناشتغال بهاموالواهل بیت (ابن عاشوری تا، ج 26، 135-136) آورده، سپس همراه عذر تضرع نمود و هو گفتند «فَأَسْتَغْفِرُ لَنَا» (فتح/11)؛ یعنی هر چند ما عذر آوردیم، ولی به گناه خود اعتراف می-کنیم، پس برای ما استغفار کن. ما را ببخش. لکن ایشان در این عذر خواهی هم دروغ می گویند و خداوند از دل هاشان خبر می دهد که با کیندارند پیامبر (ص) برای آنان طلباً مرز شب کند یا نکند (فتح/11).

در سوره فتح، زمانی که رسول الله (ص) از حدیبیه به سوی مدینه برگشت و غزوه خیبر پیش آمد، مخلفون اجازه خواستند که همراه او به خیبر بروند، لذا خداوند آیه «سَيُقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِنَا خُذُوهَا ذُرُونَا تَتَّبِعْكُمْ» (فتح/15) را نازل فرمود (قمی 1367: ج 2، 315). پس از آنکه مسلمانان عازم خیبر شدند مخلفون گفتند: بگذارید ما هم دنبال شما بیاییم، قرآن در آیات مورد بحث، در پاسخ این گروه می گوید: آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» (فتح/15) یعنی «می خواهند فرمان خدا را که فرموده است «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ» (فتح/15)، هیچ فردی از متخلفان حق ندارد همراه ما منابیطر فخیبر رود، تغییر دهند. «لَنْ تَتَّبِعُونَا» یعنی لا تتبعونا و نفی در معنی نهی است به منظور مبالغه و مراد از نهی این است که مادامی که قلب های تان مریض است با ما همراه نشوید و نیز گفته شده مراد تأیید است (الوسی 1415: ج 13، 256).

از همنشینین مخلفون با قول این معنا حاصل می شود که مخلفون سست ایمان در میدان های سخت مرد عمل نبوده و تنها اهل حرف و آن هم از نوع بهانه تراشی و بهانه جویی می باشند، ولی در امور سهلو پر منفعت تغییر موضع داده و خواهان تغییر حکم الهی و همراهی با مؤمنان می شوند.

2-3-5- استیدان

«إِذَنْ» به معنی اجازه خواستن یا اعلام اجازه در چیزی است (راغب اصفهانی 1412: 71)، وقتی با باء متعدی باشد به معنی علم (شوری / 21)، چنانچه با لام باشد به معنی

اجازه و گوش دادن (توبه/43) و چنانچه با الی باشد فقط به معنی استماع و گوش دادن است (فیروزآبادی بی تا: ج 4، 175).

جمله «فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُواكَ لِلْخُرُوجِ» در (توبه/83) دلالت دارد بر اینکه این آیه و آیاتی که قبل و بعد آن قرار دارند، دارای سیاق متصلی هستند که در سفر تبوک و قبل از مراجعت رسول الله (ص) به مدینه نازل شده است (طباطبایی 1417: ج 9، 359). یعنی: «هرگاه خداوند متعال تو را به سوی گروهی از اینها -مخلفون- بازگرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو هرگز با من در هیچ میدان جهادی شرکت نخواهید کرد و همراه من با دشمنی نخواهید جنگید». سپس علت عدم قبول پیشنهاد آنها را چنین بیان می‌نماید: شما نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره‌گیری کرده و در خانه‌ها بنشینید، اکنون نیز به متخلفان بیبوندید و با آنها در خانه‌ها بنشینید. لذا «فَاسْتَأْذِنُواكَ» در این آیه با «مخلفون» در آیه 81 رابطه اشتدادی دارد.

عبارت «إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ» به این اشاره دارد که برخی از آنان از نفاق توبه کرده و از تخلف پشیمان شدند، یا با عذر صحیحی عذرخواهی کردند و گفته شده تمامی مخلفون منافق نبودند و مراد از طائفه، منافقان آنان هستند که برای خروج به جنگی پس از غزوه تبوک اجازه خواستند (زمخشری 1407: ج 2، 297).

جمله «فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا» (توبه/83) در مقام مذمت و لعن و در صدد بیان نفاق و فضاحت آنان است، زیرا ترغیب مسلمانان به امر جهاد، امری لازم و ضروری در دین است و منع آنان از خروج برای جنگ پس از اجازه خواستن آنها، تصریح به خروج آنان از اسلام دارد که ناشی از مکر و خدعه آنان است، نظیر «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لَتَأْخُذُواهَا... قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا» (فتح/15).

در آیه «إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (توبه/84) از «مخلفون» آیه 83 با عناوین «کافرون» و «فاسقون» یاد شده است. پس از آن که خداوند در (توبه/83) مخلفون را از خروج به جهاد با رسول الله (ص) منع کرد، در این آیه نیز مجدداً به منظور خوار و

ذلیل کردن آنها پیامبر(ص) را از نماز گزاردن بر مرده آنان منع کرد(فخررازی 1420: ج115، 16).

بعد از آنکه منافقان با سرپیچی صریح از شرکت در میدان جهاد پرده‌ها را پاره کردند، خداوند متعال به پیامبر دستور داد روش صریح‌تر و محکم‌تری در مقابل آنها برگزیند تا برای همیشه تفکر منافقانه از مغز دیگران برچیده شود، همچنین منافقان بدانند در جامعه اسلامی محلی برای آنها وجود نخواهد داشت. منافق از نوع کافر و حتی بدتر از اوست؛ زیرا منافق، کفر را پنهان و اسلام را آشکار می‌کند و به همین دلیل نماز بر جنازه او حرام است (مغنیه، 1424، ج4، ص: 80). مراد از فسق نیز کفر است و برای تفنّن از کافرون به فاسقون تعبیر شد و بهتر است که فسق در اینجا به خروج از ایمان بعد از تلبّس به آن تعبیر شود و مراد از فسق، معنایی شنیع‌تر از کفر است (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج10، ص: 171). زیرا کافر در دینش یکرو، ولی فاسق در دینش خبیث است (فخر رازی 1420: ج16، 116).

آیات (توبه/44 و 45) نیز بر این نکته تأکید دارند که متخلّفان از جنگ تبوک، گروهی بی‌ایمان بودند «لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ» (توبه/44). در واقع این دو آیه یکی از علائم نفاق را بیان می‌کند. این که منافق از پیامبر اجازه تخلّف از جهاد می‌گیرد، ولی مؤمن در جهاد در راه خدا پیشدستی می‌نماید و اجازه نمی‌گیرد و خداوند به سبب تأکید و اثبات این معنا، میان دو آیه جمع کرده است (مغنیه 1424: ج9، 49).

جمله «سْتَأْذِنُكَ أُولُو الطُّوْلِ مِنْهُمْ» (توبه/86) دلالت بر این دارد که اگر آنان مورد مذمت قرار گرفته‌اند، بدین جهت است که نیروی جهاد دارند (طبرسی 1372: ج5، 89)، درحالی که فقیر و غنی، در رفتن به جبهه یکسان‌اند و ثروت، نه امتیازی برای ترک جبهه است و نه عذر و بهانه‌ای برای آن. پس از آن که خداوند مسئولیت را از فقیران و بیماران نفی کرد (توبه/91 و 92)، آن را برای ثروتمندانی که از سلامت برخوردارند و در جهاد شرکت نمی‌کنند، اثبات نمود «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ» (توبه/93)، ولی این گروه ثروتمند محال است که برای منفعت همگانی و با مخلصان همکاری

نمایند، بلکه آمادگی دارند که در هر زمانی دین و میهن خود را به شیطان بفروشند. «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» (توبه/93) راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند و از افتخار شرکت در جهاد محروم گردند «وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه/93) لذا خداوند قدرت تفکر و ادراک را از آنها به خاطر اعمال زشت‌شان گرفته و بر دل‌های‌شان مهر نهاده و به همین دلیل چیزی نمی‌دانند. لذا می‌توان گفت اذن‌خواهی مخلّفون برای عدم شرکت در جهاد، نشانگر کفر و فسوق آنان است و با این نوسانها و اعمال ضدّه و نقیض، چهره اصلی خود را پنهان می‌دارند. در عوض مستحق کیفر الهی و مهر نهادن خداوند بر دل‌های‌شان می‌شوند.

6-3-2-اعراب

در آیه «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِمَّا لَأَعْرَابٍ» (فتح/11)، «من الأعراب» حال برای «مخلفون» است، لذا «اعراب» دارا برابطه‌همنشینی‌مکملیبا «مخلفون» است. در آیه (فتح/16) «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ» فعل امر و فاعلش انت مستتر و «للمخلفین» متعلق به «قل» و «من الأعراب» حال و متعلق به «مخلفین» است (دعاس 1425: ج 3، 244). لذا «لأعراب» با «مخلفین» رابطه‌همنشینی‌مکملیدارد.

«اعراب» از ریشه «عرب» برخلاف «عجم» (ابن منظور 1414: ج 1، 586) به معنای گروهیاز مردم و اسم‌نسبتان «عربی» است که‌ها‌هالی‌شهر‌ها هستند. «عربی» به معنای کلام روشن و فصیح (راغب اصفهانی 1412: 557) نیز آمده‌است. «اعراب» اسم‌خاص‌ساکنان‌بنیادیه‌است و اسم‌نسبتان «اعرابی» است (جوهری 1376: ج 1، 178). «عرب‌حاضر» را اعراب‌نمی‌گویند و بین شانفرقاست، هر چند زبان‌شانیکیاست (طوسی، بی‌تا، ج 9، ص: 321). در مقایسه‌یارزشی‌میان‌این‌دو واژه، «اعرابی» متضمّن‌نوعی‌نکوهشو «عربی» متضمّن‌نوعی‌ستایشاست (ابن منظور 1414: ج 1، 586).

واژه «اعراب» 10 بار در قرآن به‌کاررفته‌است (توبه/90، 99-97، 101، 120؛ احزاب/20؛ فتح/11، 16؛ حجرات/14). کاربرد این‌لفظ در قرآن در باره‌ساکنان‌بنیادیه‌است (ا)

حزاب/20: توبه/90، 97 و فتح/11 و 16). تنها نصوصی که در قرآن لفظ «العرب» به عنوان اسم برای جمیع عربان با حضور و اعراب وارد شده، درباره زبان-شاناست که آثار ایه‌ها را به زبان عربی و صفت نمودن در آیات لالتیواضح وجود دارد که هم‌زمان معنی اقبال از اسلام می‌فهمید و زبان‌شان را عربی نامیده و به زبان‌ها دیدیگر اعجمی گفتند: (نحل/103: علی 8:1380).

آیات مربوط به اعراب در مدینه و در ارتباط با ساکنان پیرامون آن پیامبر (ص) نازل شد و محتوای آنها عمدتاً در ارتباط با عقاید دینی، مسئله جهاد و نحوه تعامل آنان با رسول الله (ص) است. با عنایت به آیه «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا» (توبه/97) کفر آنها سخت‌تر است، چراکه آنها سخت‌دل‌تر و جفاکارتر از مردم شهر بوده و همچنین از شنیدن قرآن و بیم دادن پیامبر (ص) دورتر بودند (طبرسی 1372: ج 5، 96).

خداوند متعال منافقان را که مدینه و اعراب اطراف را به چند دسته تقسیم بندی کرد؛ «وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا» (توبه/97) از بادیه‌نشینان منافق کسانی هستند که هرچه را در راه جهاد و راه خیر خرج می‌کنند غرامت و زیان می‌پندارند، زیرا به ثوابی امیدوار نیستند «وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرُ» (توبه/97) و انتظار حوادث بد روزگار و سرنوشت‌های بد را در مورد شما دارند، «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» (توبه/97) ولی بلاها و حوادث بد به خودشان برمی‌گردد.

به دنبال سرزنش خداوند از گروه قبل، در آیه بعد از خوبان اعراب یاد می‌کند «وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ» (توبه/99) حاوی این پیام که بادیه‌نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی‌گیرد و ایمان، زمینه‌ساز انفاق و آرامش است (قرائتی 1388: ج 3، 493).

دسته دیگر منافقانی هستند که به ظاهر ادعای ایمان کرده، کفر باطنی خود را می‌پوشانند و منافقانی ورزیده و ماهرند «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا

عَلَى النِّفَاقِ» (توبه/101)، لذا دوبار عذاب می‌شوند، قتل و عذاب قبر «سَتُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ» (زمخشری 1407: ج 2، 306).

گروهی دیگر از اعراب به گناهان شایسته اعتراض کردند و نیک و بد هر دو را انجام دادند و امید است خدا توبه‌شان را بپذیرد «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» (توبه/102)، زیرا هر جا لفظ «عسی» به خداوند نسبت داده شد، انجام شدنی است (طبرسی 1372: ج 5، 96).

در نهایت گروهی دیگر بینه‌خوف و رجاء باقی‌ماندند «وَ آخَرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (توبه/106) و ایشان هم نامخاطبان آیه «سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بِأْسٍ شَدِيدٍ» (فتح/16) هستند (ماوردی بی تا: ج 5، 315).

در آیه «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» (فتح/11) به نقل از ابن عباس مقصود از «الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ» اسلمیان و دیگر منافقان صحرائین هستند که در پی فراخوانی رسول خدا برای شرکت در غزوه حدیبیه با بهانه تراشی، دعوت پیامبر را اجابت نکردند (ابن جوزی 1422: ج 7، 164). رسول الله - (ص) در سال ششم هجری قصد عمره کرد و برای فزونی جمعیت، قبایلی از جمله غفار را فراخواند. برخی از منافقان با بهانه کردن بی‌سرپرستی خانواده و نخلستان‌های-شان، از امر رسول تمرد نموده و عذر آوردند و آیه (فتح/11) در این باره نازل شد (سیوطی بی تا: ج 6، 72).

پس از نزول آیه (فتح/15) و جلوگیری از همراهی مخلفون با رسول الله (ص) به سوی خیبر، خداوند آیه «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بِأْسٍ شَدِيدٍ» (فتح/16) را نازل فرمود (بحرانی 1416: ج 5، 89)، برای اینکه مخلفون بدانند حرمت آنها در خروج به سوی خیبر همراه با سپاه اسلام، به معنای برداشته شدن اسلام از ایشان نیست و در واقع این آیه برای اطمینان به مخلفون است به اینکه در غزوات آینده به غنیمت‌هایی دست یافته و آنها مانند مسلمانان به جنگ با قوم کافر دعوت می‌شوند،

لذا این آیه در مقام ورود به مسرت بعد از حزن است و درباره غزوه تبوک نازل شده که سه سال بعد از حدیبیه واقع شد (ابن عاشور، بی تا، ج 26، ص: 142). سید قطب نیز آیهرام ربوط به عهد رسول الله (ص) می داند تا خداوند ایمان اعراب اطراف مدینه را آزمایش کند (سید قطب 1412: ج 6، 3323).

در ادامه آیه خداوند می فرماید: «ان تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَاِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (فتح/16) اینکه دعوت رسول را اجابت می کنند یا به عقب بر می گردند در حقیقت امر، امر طاعت و عصیان است، حالت نفسانی نه اوضاع شکلی. پس هر که از خداوند و رسولش اطاعت کند جزایش بهشت و هر که روی گرداند عذاب الیم است. از همنشینانی مخلفون با اعراب چنین حاصل شد که مخلفون افرادی هستند که برخی به دلیل نادانی و برخی به دلیل نفاق، با عذر و بهانه های واهی از اوامر خداوند و رسول سرپیچی نموده و از همراهی با رسول الله (ص) در جهاد جا گذاشته می شوند. مخلفون منافق مستحق عذاب الهی می شوند، ولی به مخلفون نادان فرصت دیگری داده می شود که در صورت اجابت دعوت خدا و رسول، مستحق پاداش و در غیر این صورت سزاوار عذاب الهی می گردند.

3-3- تحلیل روابط معنایی تقابلی مخلفون با مؤمنون

واژه «مخلفون» در سوره های «توبه» و «فتح» با «مؤمنون» رابطه تقابلی دارد. «ایمان» مصدر باب افعال، از ریشه «امن» ضد «ترس» (فراهیدی، 1410، ج 8، ص: 388) و به معنای تصدیق و آرامش قلب (ابن فارس 1404: ج 1، 133)، از بین رفتن ترس و وحشت (ابن منظور 1414: ج 13، 223-227) دانسته اند که ضد آن «تکذیب» (همان) است. «مؤمن» نیز به معنای مصلح (فراهیدی 1410: ج 8، 388) است، یعنی کسی که بر اثر اطمینان از صحت و عدم کذب، خبری را تصدیق کند (ابن منظور 1414: ج 13، 223-227).

مشتقات «امن» نزدیک به 900 بار در قرآن کریم به کار رفته است (ر ک: عبدالباقی 1364: 103-118) که موارد فراوانی در ساختار باب «افعال» و با عبارت: «الَّذِينَ آمَنُوا» است. مراد از این گروه در بیشتر موارد مسلمانان، به معنای خاص «پیروان دین اسلام» اند (بقره/ 183)، اگرچه گاهی بر متدینان ادیان دیگر مانند یهودیان (آل عمران/ 113) و مسیحیان نیز اطلاق شده است (حدید/ 28).

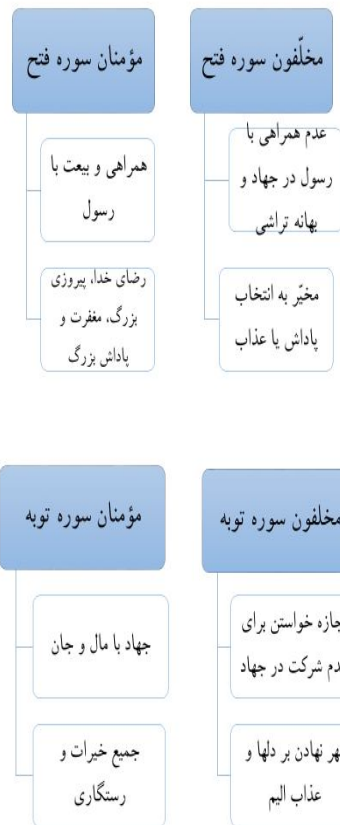
در آیه «لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (توبه/ 88) افتتاح کلام با حرف استدراک لکن - نشان می‌دهد که مضمون این کلام نقیض مضمون کلام قبلی است (ابن عاشور بی تا: ج 10، 175)، لذا عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» دارای رابطه‌ی معنایی تقابلی با «مُخَلَّفُونَ» در آیه (توبه/ 81) است. خداوند بعد از آنکه منافقان را در دو آیه قبلی مذمت نمود، در این آیه رسول الله (ص) و مؤمنان را استثناء می‌نماید و مقصود از مؤمنان، مؤمنان حقیقی هستند که خداوند دل‌های‌شان را از لوث نفاق پاک ساخته است، به این دلیل مؤمنان را در مقابل منافقان قرار داده تا آنان را مدح کرده و به جهاد با جان و مال بستانید (طباطبایی 1417: ج 9، 360).

از آنجا که قعود منافقان در جهاد، مسبب کفرشان به رسول الله (ص) شد، مؤمنان ضد آنان بودند. «بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» (توبه/ 88) مقابل «سَتَأْتِكُمْ أَوْلُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ» (توبه/ 86) و «وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (توبه/ 88) در مقابل «وَوَطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (توبه/ 87) است (ابن عاشور بی تا: ج 10، 175)، نیز «عَذَابًا لِيَمِ» در (توبه/ 90). همچنین حرف استدراک لکن - اشاره دارد به بی‌نیازی از کمک منافقان با کمک و یاری مؤمنان به رسول الله (ص) مانند: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (انعام/ 89؛ همان، 176). واژه «الخيرات» در جمله «وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (توبه/ 88) جمع دارای الف و لام است و افاده عموم می‌کند، پس معنایش «تمام خیرات» است، زیرا مردان با ایمان، هم زندگی پاک را دارا هستند، هم نور

هدایت و هم درجه رفیع شهادت (طباطبایی 1417: ج 9، 360). از دیدگاه فخر رازی مراد از «خیرات» ثواب و مراد از «مُفْلِحُونَ» تخلص از عقاب و عذاب است (فخر رازی 1420: ج 16، 119).

پس از آنکه در آیات (فتح/11، 15 و 16) از مخلفونی یاد شد که از همراهی با رسول-الله (ص) در سفر حدیبیه خودداری کردند، در آیه (فتح/18) «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» خداوند از مؤمنان یاد نموده و از بیعت آنان با رسول الله (ص) اعلام رضایت نمود. در واقع فعل «أَثَابَهُمْ» به معنای ثواب دادن در ازای عمل نیک، که بر «رَضِيَ اللَّهُ» عطف شده (ابن-عاشور بی تا: ج 26، 148) به نوعی مؤید معنای «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» در ابتدای آیه است. زیرا رضایت، صفت فعلی خداوند است که از مجموع علم خدا و عمل صالح بنده به وجود می آید. پس بنده باید عمل صالح کند تا رضایت خدا که همان ثواب و جزای اوست، محقق شود» (طباطبایی 1417: ج 18، 284). لذا رضایت خداوند که ناشی از علم خدا به قلب های مؤمنان است، همان ثواب و پاداش خداوند به ایمان و عمل مؤمنان است که به صورت انزال سکینه، فتح قریب و مغنم کثیره به آنها اعطا می-شود و خداوند این را مخصوص اهل بیعت رضوان قرار داده است. چنانکه در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تَمُنَّغْفِرُهُمْ وَأُجْرًا عَظِيمًا» (فتح/29) به مؤمنان وعده مغفرت و پاداش بزرگ داده شده است.

4-3- نمودار مقایسه ای مخلفون و مؤمنان در دو سوره فتح و توبه



3-5- تحلیل معنای «مخلفون» بر محور جانشینی با «معدّرون»

یکی دیگر از شیوه‌های بیان معنا، جانشینی مفهوم کانونی با دیگر واژگان است. رابطه جانشینی، رابطه‌ای از نوع انتخاب و جای‌گزینی میان هریک از الفاظ یک زنجیره کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین آن شوند (بی‌یرویش 1374: 31) و می‌توان این واژگان را به عنوان مترادف‌های آن مفهوم در نظر گرفت (نکونام 1390: 353). آنچه ما را در یافتن واژه‌های جانشین یاری می‌کند، توجه به مؤلفه‌های معنایی مشترک میان

دو واژه‌ای که به عنوان جانشین یکدیگر انتخاب شده‌اند و هیأت و ساختار ترکیبی مشابه است (فتاحی‌زاده، امینی 1393: 58).

در آیه «وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/90) واژه «المُعَذِّرُونَ» با «أَعْرَابٍ» هم‌نشین شده‌است که شبیه ساختار «المُخْلَفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ» (فتح/11) است. در این آیه به تناسب بحث‌های گذشته پیرامون منافقان بهانه‌جو و عذرتراش، به وضع دو گروه از مخلفون جهاد اشاره شده است، لذا می‌توان «المُعَذِّرُونَ» را به عنوان جانشین «المُخْلَفُونَ» در نظر گرفت.

«عذر» در لغت به معنای چیزیست که انسان بخواهد با آن گناهان خویش را محو کند (راغب اصفهانی 1412: 555). «مُعَذِّرٌ» گاهی حق دارد و گاهی حق ندارد؛ در جایی که به معنای «معتذر» است صاحب حق است، ولی در جایی که بر وزن مفعَل است، مقصری است که بدون عذر، عذرخواهی می‌کند (طریحی 1375: ج 3، 397). مشتقات «عذر» 12 بار در قرآن کریم آمده‌است که 4 بار در سوره توبه است (ر ک به: عبدالباقی 1364: 455-456)؛ «تَعْتَذِرُوا» (توبه/66 و 94)، «المُعَذِّرُونَ» (توبه/90) و «يَعْتَذِرُونَ» (توبه/94).

در (توبه/90) نخست به آن دسته از مخلفون اشاره شده‌است که واقعاً معذور بوده‌اند «جَاءَ الْمُعَذِّرُونَ» و سپس به گروهی اشاره شده که بدون عذر و از روی سرکشی و عصیان از انجام این وظیفه بزرگ سر باز زدند و عذر نیز نخواستند «قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ». از دیدگاه بیشتر مفسران «مُعَذِّرُونَ» پوزش‌طلبانی مانند اشخاص بی‌بضاعت هستند که به دلیل کمبود اسلحه عذر می‌خواستند، زیرا که در ادامه آمده «وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا» و سیاق کلام دلالت دارد بر این که منظور مقایسه یکی از دو طائفه با دیگری است تا پستی و دنائت منافقان و فساد دل و شقاوت قلب‌های ایشان بیشتر آشکار شود، زیرا فریضه جهاد و یاری خداوند و رسول‌الله، همه تهی‌دستان عرب را به هیجان آورد

و نزد رسول الله (ص) آمدند و از نداشتن اسلحه عذرخواهی نمودند، اما بر این دروغ-گویان هیچ اثری نگذاشت (فخر رازی 1420: ج 16، 120).

لکن برخی دیگر از مفسران بر این باورند معذرون کسانی هستند که برای فرار از جهاد عذرهای واهی و دروغین می‌تراشند و منظور از گروه دوم اعراب کافری هستند که صریحاً از اطاعت فرمان خدا درباره جهاد سرباز زده و عذرخواعی نیز نکردند (زمخشری 1407: ج 2، 300).

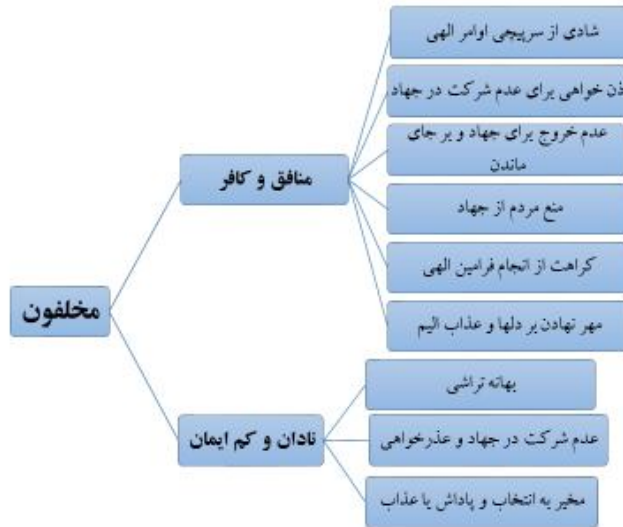
از منظر ابن عاشور «قعود» همان عدم خروج برای جهاد است و مراد از جمله «وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ» (توبه/90) این است که آنها در اظهار ایمان قبلی‌شان دروغ می‌گفتند (ابن عاشور بی‌تا: ج 10، 178). در تأکید مطلب می‌توان به ساختار مشدد واژه «معذرون» که حاکی از کثرت بهانه‌ها می‌باشد و سیاق آیات بعد (توبه/94)، عذرخواهی واهی این دسته افراد - در حالیکه گروه کافر بنا به آیه مذکور اهل عذرخواهی نبودند - و قسم‌های مکرر دروغ‌شان که در آیات متعددی در این سوره به چشم می‌خورد (توبه/42، 56، 62) اشاره کرد.

در ادامه آیه جمله «سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا» جمله مستأنفه برای ابتداء وعید است و ضمیر «مِنْهُمْ» به «الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ» بر می‌گردد و نیز به کسانی که عذرشان ناشی از نفاق و کذب بود. مراد از «عَذَابٌ أَلِيمٌ» کشته‌شدن در دنیا و آتش جهنم در آخرت است (زمخشری 1407: ج 2، 300).

حکایت عذرخواهان، در «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ» (توبه/94) نیز آمده است. خداوند هنگام بازگشت ارتش مسلمانان از غزوه تبوک به مسلمانان خبر داد که وقتی به مدینه برسند، منافقان به استقبال‌شان خواهند آمد و از این‌که در خانه مانده‌اند، با دروغ‌ها و یاوه‌گویی‌ها عذر می‌آورند (مغنیه 1424: ج 4، 89). جمله «قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (توبه/94) نهی از سوی خدا است که مبدا مسلمانان عذر منافقان را بپذیرند. «وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (توبه/94) یعنی ما عذرتان را

نمی‌پذیریم، مگر این‌که در آینده با اعمالتان نه با گفتارتان ثابت کنید که در نیت و هدف خود، راستگو هستید و چنان‌که می‌پندارید، در ایمان به خدا و پیامبرش اخلاص دارید. لذا می‌توان گفت مخلّفونی که با عذرهای واهی و دروغین از همراهی رسول‌الله (ص) سر باز می‌زنند، عذرشان پذیرفتنی نیست، ایشان و نیز کسانی‌که بدون عذرخواهی عصیان و تمرد می‌نمایند، کافر و مستحق عذاب دردناک الهی هستند.

3-6- نمودار مقایسه‌ای نوع کنش مخلّفون و کیفیت واکنش خداوند



4. نتیجه‌گیری

1- معنای اصطلاحی «مخلّفون» در دو سوره فتح و توبه، «جاگذاشته‌شدگان از جهاد در راه خدا» است.

- 2- با توجه به همنشین‌های واژه «مخلفون» در دو سوره فتح و توبه، از علل جا ماندن «مخلفون» از جهاد همراه با رسول‌الله (ص) می‌توان به ضعف ایمان، نادانی، تردید و نفاق اشاره نمود.
- 3- مخلفونی که در سوره فتح از آنان یاد شده، جاگذاشته‌شدگان از همراهی رسول‌الله- (ص) در سفر حدیبیه در سال ششم هجرت هستند و سرپیچی‌شان ناشی از نادانی، ضعف ایمان و تردید بوده‌است.
- 4- مخلفون سوره مبارکه فتح با بهانه‌های دروغین و عذرخواهی برای سرپیچی، سعی در تغییر حکم خدا و طمع همراهی با مؤمنان در منافع مادی داشته و در مورد امر خداوند در اثر جهل و بی‌فکری فرافکنی نمودند.
- 5- خداوند بعد از تنبیه و گوشزد به این دسته از مخلفون، با دعوت به شرکت همگانی در جهادی سخت‌تر، فرصتی برای محک صدق ایمان‌شان به آنان اعطاء نموده که در صورت اجابت دعوت خدا و رسول، مستحق اجر الهی و در صورت واپس‌گرایی و تمرد، سزاوار آتش سوزان جهنم می‌شوند.
- 6- مخلفون منافق که در سوره توبه از آنان یاد شده، جاگذاشته‌شدگان از جنگ تبوک در سال نهم هجری هستند.
- 7- از خصوصیات بارز مخلفون منافق سوره مبارکه توبه می‌توان این‌گونه گفت که از جاگذاشته‌شدن در جهاد شاد شده و از جهاد همراه رسول‌الله (ص) کراهت دارند، در اموال بخل ورزیده و مردم را از جهاد منع می‌کنند. لذا سزاوار کیفر مُهر بر قلب‌ها و عذاب الیم الهی می‌شوند.
- 8- با عنایت به جان‌سینی واژه «مخلفون» با «معدّرون» در سوره توبه، مخلفونی که با عذرهای واهی و دروغین از همراهی رسول‌الله (ص) سر باز می‌زنند، عذرشان پذیرفتنی نیست، ایشان و نیز کسانی که بدون عذرخواهی عصیان و تمرد می‌نمایند، کافر و مستحق عذاب دردناک الهی هستند.

کتاب‌نامه

1. القرآن الکریم، ترجمه مکارم شیرازی، نرم افزار قرآنی جامع التفاسیر، نسخه سوم.
2. آلوسی، محمود بن عبد الله (1415)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع-المثانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
3. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (1412)، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، بیروت: دارالکتب العلمیه.
4. ابن جوزی، عبدالرحمن بن - علی (1422)، زاد المسیر فی علمائ التفسیر، بیروت: دارالکتب العربی.
5. ابن حبان، محمد (1393)، الثقات، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیه.
6. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، التحریر والتنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
7. ابن سعد، محمد الهاشمی البصری (1410)، الطبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
8. ابن فارس، احمد (1404)، معجم مقاییس اللغة، مکتبه الإعلام الإسلامی.
9. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (1408)، البدایه والنهایه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
10. ابن منظور، محمد بن مکرم (1414)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
11. ابن هشام، عبد ملک (1412)، السیره النبویه، بیروت: دار الفکر.
12. ابوهلال عسکری، حسن بن عبد الله (1400)، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق-الجدیده.
13. ایزوتسو، توشیهیکو (1361)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
14. ایزوتسو، توشیهیکو (1378)، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
15. بازرگان، عبد العلی (1375)، نظم قرآن، تهران: قلم.

16. باقری، مه‌ری (1378)، مقدمات زبان‌شناسی، تهران: قطره.
17. بحرانی، هاشم‌بن سلیمان (1416)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
18. بی‌رویش، مانفرد (1374)، زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: آگاه.
19. پالمر، فرانک (1366)، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: کتاب‌ماد.
20. جوهری، اسماعیل‌بن حماد (1376)، الصحاح تاج‌اللغه وصحاح‌العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین.
21. حویزی، عبدعلی‌بن جمعه (1415)، تفسیر نور‌الثقلین، قم: اسماعیلیان.
22. درویش، محی‌الدین (1415)، اعراب القرآن الکریم و بیانہ، سوریه: الارشاد.
23. دعاس، احمد عبید (1425)، اعراب القرآن الکریم (دعاس)، دمشق: دارالفارابی- للمعارف.
24. دینوری، عبدالله‌بن محمد (1424)، الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار-الکتب العلمیة.
25. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (1412)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت: دارالعلم الدارالشامیة.
26. زمخشری، محمود (1407)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار-الکتب العربیة.
27. سلمان نژاد، مرتضی (1391)، «معناشناسی تدبیر در قرآن با سه رویکرد ساختاری، ریشه‌شناسی و تاریخ‌نگاره»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع).
28. سید قطب (1412)، فی ظلال القرآن، بیروت - قاهره: دارالشروق.
29. سیوطی، عبدالرحمن (بی‌تا)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالمعرفة.

30. شرف الدين، جعفر (1420)، الموسوعة القرآنية، خصائص السور، بيروت: دار-التقريبين المذاهب الاسلاميه.
31. شيخلى، بهجت عبد الواحد (1427)، اعراب القرآن الكريم، بيروت: دار الفكر.
32. صنعاني، عبد الرزاق بن همام (1411)، تفسير القرآن العزيز المسمى بتفسير عبد الرزاق، بيروت: دار المعرفة.
33. طباطبائي، محمد حسين (1417)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
34. طبراني، سليمان بن احمد (2008)، تفسير القرآن العظيم، اردن: دار الكتاب الثقافى.
35. طبرسى، فضل بن حسن (1372)، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو.
36. طريحي، فخر الدين (1375)، مجمع البحرين، تهران: كتابخانه مرتضوى.
37. طوسى، محمد بن حسن (بى تا)، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث-العربى.
38. عبد الباقي، محمد فؤاد (1364)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، قاهره: دار الكتب المصرىه.
39. على، جواد (1380)، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، قم: شريف الرضى.
40. فتاحى زاده، فتحيه و فريده امينى (1393)، «معناشناسيا امام حق در آيات قرآن»، فصلنامه علمى مطالعات تفسيرى، ش 20.
41. فخر رازى، محمد بن عمر (1420)، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربى.
42. فراهيدى، خليل بن احمد (1410)، كتاب العين، قم: هجرت.
43. فيروز آبادى، مجد الدين محمد بن يعقوب (بى تا)، القاموس المحيط، بيروت: دار الجيل.

- فیومی، احمد بن محمد (1414)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: دارال
 هجره.
45. قرائتی، محسن (1388)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
46. قرشی، علی اکبر (1371)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامی.
47. قمی، علی بن ابراهیم (1367)، تفسیر قمی، قم: دارالکتاب.
48. کرباسی، محمد جعفر (1422)، اعراب القرآن، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
49. ماوردی، علی بن محمد (بی تا)، النکت العیون تفسیر الماوردی، بیروت:
 دارالکتب العلمیه.
50. مغنیه، محمد جواد (1424)، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
51. مقاتل بن سلیمان (1423)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
52. مکارم شیرازی، ناصر (1374)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
53. نکونام، جعفر (1390)، در آمدی بر معنا شناسی قرآن، قم: نینوا.
54. واقدی، محمد بن عمر (1409)، کتاب بالمغازی، لندن: بی نا.